

سعدی قاسمی

زبان خامه تا دم می زند بر زخم شمشیر است

نوشتن شعر یا قوه آزمایی در شعرنویسی همچون سنتی بین مردم تاجیک است. تاجیکی را که شعر نداند و شعر نگوید یافتن دشوار است. استاد تورسونزاده فرموده‌ای دارد: «اگر گوئیم که خلق تاجیک طبیعتاً شاعر است، هیچ سهوی نخواهیم کرد».

معلوم است که در قلمرو شعر ناب فارسی دایره‌های گوناگون ادبی عرض وجود داشته‌اند: بخارا، سمرقند، هرات، بلخ، غزنه، اصفهان و امثال اینها.

ولی بسیار شاعرانی که در گوشه و کنار خراسان و ماوراءالنهر می‌زیستند، از این گونه دایره‌های ادبی بیرون می‌ماندند. بخارای شریف را می‌توان به چنین کناره ادبی داخل نمود. شاعران زیادی در حصار، درواز، رشت، ختلان، بدخشان زندگی و ایجاد نموده‌اند، ولی متأسفانه به سبب دور بودن از مراکز ادبی تا حال به عالم علم و ادبیات معلوم نیستند.

سال ۱۹۴۰ استاد دهاتی در مقاله «شاعران کوهستان» مسئله بررسی آثار این گونه شاعران را به میان گذاشته، نوشته بود: «محلها، تاریخ و تذکره‌ها را جستجو کرده، زنده گرداندن نام شاعران کوهستان تاجیک و ایجادیات آنها یکی از وظیفه‌های مهم ما، خادمان ادبیات شوروی تاجیکستان می‌باشد» (کلیات، جلد ۵، ص ۳۰، ۱۹۶۶).

ادبیات‌شناس معروف شادروان امیربیک حبیباف که عمر خود را صرف جستجو و دریافت شاعران محلی کرده است، قید می‌نماید که قریب بیش از ۳۰ شاعر بلندذوق و والاتبع کوهستان به تذکره‌ها داخل نشده‌اند.

دهاتی در مقاله ذکر شده می‌نگارد: «البته ایجادیات آنها را از یک یا دو سه غزل عبارت است گفته، گمار کردن درست نیست. اما سبب اساسی نامشهور ماندن و به تذکره‌ها در

نیامده و گم شده رفتن دیگر اثرهای این شاعران از محیط ادبی و از مرکزهای علمی دور بودن آنها باید باشد» (همان جا، ص ۳۰).

بعضی‌ها چنین عقیده دارند که گویا سده‌های ۱۶-۱۹ دوره خاموشی ادبیات فارسی ماوراءالنهر است. ولی به رغم آنها می‌توان گفت که از اواخر سده ۱۸ تا اوایل سده ۲۰ بیش از ۴۰۰ شاعر در میدان ادبیات قوه‌آزمایی کرده‌اند.

در ناحیه کوهستان تاجیکستان در اواخر سده ۱۹ و ابتدای سده ۲۰ دوازده شاعر صاحب‌عنوان و صاحب‌کتاب زندگی و ایجاد کرده‌اند از قبیل: ناجی، گرمی، هجری، هبا، مولوی هجری، فطرت، ناصح و مانند اینها.

بحری دروازی از زمره آن شاعرانی است که بلبل طبعش در گلستان «درواز» نغیری زده است. از جمله شاعران نامشهور ادبیات تاجیک است.

عاید به زندگی و فعالیت بحری در تذکره افضل مخدوم پیرمستی، «نمونه ادبیات تاجیک» و «گنج پریشان» می‌توان معلوماتی گرفت.

استاد دهاتی در «نمونه ادبیات تاجیک» (۱۹۴۰) در ذکر شاعران کوهستانی، از جمله پری حصار، میرزا حسرت عالمجان، ارثی حصار، درباره بحری دروازی چنین نوشته: «بحرین دروازی، نامش معین کرده نشد. در تذکره‌ها و بیاضها درباره خود بحرین یا از نوشته‌های وی چیزی ندیده‌ایم. نظر به گفت بعضی رفیقان دروازی بحرین از مرکز درواز - از قلعه خمب بوده، تقریباً سالهای ۱۹۱۵-۱۹۱۶ وفات کرده است. از زبان حافظ خلقی (مردمی، ملی) قلعه خمب شریف جوهره‌اف یک شعر وی نوشته شد که بد نیست...».

پایین‌تر آورده است: «از مثال‌هایی که در پایین می‌خوانیم، صاحب‌استعداد بودن شاعران مذکور (خصوصاً حسرت و بحرین) نمایان است» (دهاتی، ص ۳۰).

معلومات دیگر در خصوص بحری دروازی در تذکره «افضل التذکار» افضل مخدوم پیرمستی است که چنین آمده: «فارس میدان طبیعت‌آغازی، حلاوتبخش سخنان فارسی و تازی، ملا عبدالحق دروازی است که طلب علم ذریعه خود ساخته، در سلک طلاب دارالعلم بخارای شریف به تحصیل علم پرداخته است. هنوز قدح‌بیمای باده استفاده است، در هر باب از شریکان و همگنان خود زیاده. بحری را مضامین رنگین در قید است. سینه‌اش در عنفوان شباب است و شعرش جلابخش مرآت خاطر احباب. اگر فلک هرچند به کام او تدویر کند هم در میدان درجات کمال عالی درجات خواهد شد».

از نوشته‌های افضل مخدوم پیرمستی معلوم می‌شود که بحری زبان عربی را خوب می‌دانسته است و در جاده هنر از رفیقانش پیش گذشته بوده است. نوشته افضل پیرمستی به او ان جوانی بحری برمی‌گردد که در آن زمان در بخارا تحصیل علم می‌کرده است.

در زمینه شاعران کوهستان قراتگین (رشت) و درواز، عالم روس س.ا. کلیمچتسکی در مقاله «فهلویات درواز (به زبان روسی)» و گ. گلیم‌اوا «دستنویس نامعلوم شعرهای شاعران کوهستان» (مجله شرق سرخ، ۱۹۵۷، شماره ۹) معلومات داده، ضرورت بررسی احوال و آثار شاعران کوهستان را به میان می‌گذارند. ولی این مقاله‌ها در روشنی‌اندازی به احوال و آثار بحری دروازی مواد کامل داده نمی‌توانند.

در معین نمودن جریان زندگی و فعالیت ادبی بحری دروازی خدمت امیربیک حبیب‌اف بزرگ است. حبیب‌اف در «گنج پریشان» (دوشنبه، ۱۹۸۴) به بعضی پهلوهای زندگی بحری روشنی انداخته، چند نمونه غزل و مخمس بحری به پیروی غزل هلالی را در کتابش جا داده است که فعلاً بهترین و کاملترین معلومات در خصوص بحری دروازی است.

مأخذ دیگری که راجع به بحری دروازی معلومات می‌دهد، «تذکره ادیبان بدخشان» می‌باشد. مرتبان تذکره لعل‌جوبه میرزاحسن و علی‌داد چراغاندل، راجع به زندگی بیدل

معلومات داده، از ایجادیات او دو غزل را نمونه آورده‌اند که در «گنج پریشان» دیده می‌شود. معلومات داده آنها راجع به بحری تکرار گفته‌های امیربیک حبیب‌اف است. به هر صورت کوشش مرتبان «تذکره ادیبان بدخشان» شایسته تحسین است. بدین ترتیب، از موادهایی که در بالا ذکر شد، می‌توان به بعضی لحظه‌های زندگی بحری روشنی انداخت.

بحری دروازی ملا عبدالحق پسر عبدالحی بن مولانا عبدالقهار در سال ۱۲۷۷ هجری مطابق با سال ۱۸۶۰ میلادی در دیهه سنگیون درواز در خانواده‌ای اهل فرهنگ دیده به جهان گشوده است. سواد ابتدایی را در نزد پدرش آموخته است. پدرش طلبات علمی و دانش‌آموزی پسرش را قانع کرده نتوانسته، او را به نزد عالم معروف دیهه مخدوم اعلم به شاگردی می‌گذارد. بحری نزد او علوم ریاضی، حکمت، منطق، فلسفه و ادبیات را آموخته، معلومات کافی می‌گیرد. مخدوم اعلم قابلیت دانش‌آموزی بحری را دیده، پدر او را مصلحت می‌دهد که پسرش را برای تحصیل به بخارا روانه کند.

بحری در سن ۲۱ سالگی به بخارا آمده در مدرسه کوکلتاش به تحصیل می‌پردازد. شهرت شاعری بحری تا آمدنش به بخارا رسیده بود. مدرسانش با افتخار می‌گفتند که «این همان عبدالحق است که قبل از رسیدنش در بخارا شهرت یافته بود».

چنانکه از گفته‌های افضل پیرمستی برمی‌آید، بحری در مدرسه از همدران خود پیشقدم بوده است. این باعث افزون گردیدن شهرت او در بخارا می‌گردید.

«فلک هرچند به نام او تدویر کند» گفتن افضل مخدوم از آن گواهی می‌دهد که بعضی از طلاب و ملاپچه‌ها به او حسد می‌برند.

بحری تا سال ۱۸۹۱ در بخارا تحصیل می‌کند. بعد از ختم مدرسه در آنجا وظیفه‌ی مدرسی را انجام می‌دهد. ولی از بخل و حسد بعضی علمای بخارا به تنگ آمده، عازم وطنش می‌گردد.

بازگشت او به درواز سال ۱۸۹۱ صورت می‌گیرد. در درواز مدرسه کهنه‌ای را تعمیر کرده، در آن وظیفهٔ مدرسی را به عهده می‌گیرد.

از این به بعد چگونه جریان گرفتن زندگی بحری چندان معلوم نیست. وفات بحری سال ۱۳۳۴ هجری - ۱۹۱۵ میلادی صورت گرفته است. عاید به وفات بحری یکی از شاعران درواز چنین گفته است:

مُرد نورالحق بحرین آنکه بود استاد کل

بود حج رحمت‌الله تعالی سآال فوت

عبارت «حج رحمت‌الله تعالی» به حساب ابجد با سال ۱۳۳۴ (۱۹۱۵) برابر است که تاریخ وفات بحرین دروازی می‌باشد.

بحری یکی از صاحب‌علمان زمان خود بود. ولی شهرت او بیش از همه به شعرهای او تعلق دارد.

شعرهای به دست آمدهٔ بحری، بر بلندی طبع او گواهند. پایهٔ شعر او بلند، رنگین و دل‌آویز است. «بحرین شعر را به سبک خراسانی با نهایت سادگی، خوش‌آهنگی و بسیار پرآب و رنگ، عاشقانه و روان ایجاد می‌کند»:

اگر ز چهره گشادی نقاب در تگ آب

به اهل بحر فتاد اضطراب در تگ آب

به سیل اشک ز غیرت نماند آتش دل

چه صنعتی است که گشتم کباب در تگ آب

موضوع غزل‌های شاعر پیش از همه عشق است. بحری موضوع سنتی شاعران گذشته را

دوام می‌دهد و با طراوتی تازه و خوش‌بیانی شعر می‌گوید:

جادوی لعلت که بر سحر م کتاب آورده است
 طفل حافظ خوان من اکنون چه تاب آورده است
 ناصحا در کش نفس از منع سودای دلم
 زان که سمع او به گوشم سیماب آورده است

در یک غزل بحری چند بیت مناسب حال خود دیده شد که شاعر از ضعف حال شکوه
 می کند:

ضعیفی آن قدر قوت ربود از جسم و جان من
 که آب شبی در راه من جولانگه قیر است
 محیط فضل را از مایه شیرت چه می پرسیم؟
 زبان خامه تا دم می زند بر زخم شمشیر است

بحری از زندگی خود شکوه دارد. معلوم می شود که زندگی او چندان به خوشی نگذشته
 است. از این رو در غزلی می گوید:

دهر با ما ز چه ناساختنی ها دارد
 پس از این غصه شرر بر دل چالاک کنم

بحری خوش بین است و به آینده خود باوری دارد. دنیا و غم و شادی او گذران است و غم
 خوردن را لازم نمی داند:

بحری از کلفت ایام پرانده میباش
 غم و شادی گذران است، چرا باک کنم

بحری شاعری عاشق است یا عاشقی شاعر. او سوز دل عاشق را ماهرانه تصویر می کند:

ز محبتم نگارا شده داغ مو به مویم
 که ز سوز اشتیاق همه جا به جستجویم

برود ز جای گردون ز خروش و های و هویش

«منم و ز عشق دردی که اگر به کوه گویم

به خدا که نرم گردد دل سخت سنگ خاره»

سلیقهٔ بحری در شاعران چنان بلند است که شاعران دیگر را به تتبع از او وا داشت. مثلاً

عبدالله خواجه محسن بخاری به غزل بحری «اگر ز چهره گشادی نقاب در تگ آب» غزل

جوابیه دارد که بیتی از آن به طریق ذیل است:

اگر شود مه من بی حجاب در تگ آب

خورد همان ز حیا پیچتاب در تگ آب

امیربیک حبیب‌اف تخمین کرده است که بحری باید دیوان اشعاری داشته باشد. البته

شاعری که با چنین طبع بلند شعر نوشته است و شعرهای به ما رسیده گواه این دعواند، باید

صاحب دیوان باشند. امید است که شاید زمانی دیوان او به دست هواداران شعر والای تاجیک

برسد.

نمونه‌ای از اشعار بحری:

من اگر یاد از آن خستهٔ غمناک کنم

سر به صحرا زنم و جامهٔ تن چاک کنم

دل شوریده‌ام از درد به خود می‌پیچد

تن کاهیده قریب است که در خاک کنم

عمرها می‌گذرد ای مه تابنده بیا

دیده تا چند به هجران تو نمناک کنم

کارم آخر شد و یک بار ندیدم رویت

داغ بر سینه شدم نعره بر افلاک کنم
 دهر بر ما ز چه ناساختنی‌ها دارد
 پس از این غصه شرر بر دل چالاک کنم
 ساقیا کاسه ما پر ز می رنگین کن
 تا شوم سرخوش و هر دم صفت تاک کنم
 بحری از کلفت ایام پرانده مباح
 غم و شادی گذران است، چرا باک کنم